

نقش پدر در حیات شاعری پروین

از: دکتر امیربانو کریمی

در تاریخ درخشان شعرپارسی نخستین شاعره ای که عروس فکر خویش را روی گشاده و هر هفت کرده برتخت جلوه نشانند و فحول ادب را به تماشای آن بکر معانی صلادر داد نادره دوران پروین اعتصامی است.

راستی چرا دودمان شعر پارسی تا این زمان دختری چون او نداشته است! آیا تنها پروین از میان همه دختران ایران زمین به چنین موهبتی مخصوص است، و یا بسیار بودند بانوانی که شهد سخنشان لب سوز و پیکان فکرشان دلدوز بود و از بیم گفتنی ها خود دفتر گفتار را به آب شسته و یا به آتش پاک کرده بودند؟ با آنکه در تذکره های عام و خاص نام بسیاری از همجنسان پروین ثبت و ضبط شده ست چرا از هیچ کدام دیوانی به دست نیست؟ آیا این فقدان پیامد حوادث طبیعی و سیاسی است و یا دلیل دیگری در کارست؟
به زعم من اگر در این مختصر مقایسه ای میان موضوع سخن دو بانوی سخنور معاصر یعنی ژاله قائم مقامی* و پروین اعتصامی ملحوظ شود سرّ این نکته فاش خواهد شد.

* ژاله؛ عالمتاج قائم مقامی مادر مرحوم حسین پژمان بختیاری شاعر و ادیب مشهور نوه پسر قائم مقام ثانی (متولد اسفندماه ۱۲۶۲ و متوفای پنجم مهرماه ۱۳۲۵ شمسی) در کودکی از ناز و نعمت بسیار برخوردار بوده در خانه به تحصیل ادب فارسی و عربی و منطق و فلسفه و نجوم و هیات نائل آمد و خیلی زود به جبرپدر به همسری به خانه خان سلحشوری از ایل بختیاری که کوچکترین تفاهمی با او نداشت و چهل و چند سال از عمر را پشت سر گذاشته بود رفت و در همان سال به فاصله اندک پدر و مادر خود را از دست داد و پس از دو سه سال تحمل مشقت زندگی مشترک و بدنیا آوردن پسر که تابیبست و هفت سالگی جدای از مادر می زیست از شوهر جدا شد و تا پایان عمر تنها زندگی کرد.

در ایّامی که پروین دیوان شعر خویش را به جامعه ادب عرضه داشت و بزرگان زمان: بهار، دهخدا، نفیسی و... به ستایش اولب گشودند، زنی شکسته حال و خسته دل در گوشه ای از تهران زندگی می کرد که در کمال شعری کم از او نبود اما کسی وی را نمی شناخت. سالهای دراز پس از فوتش وقتی پژمان بختیاری شاعر نامدار دیوان او را که فقط نهصد و هفده بیت (قسمت بازیافته اشعار) بود چاپ کرد در مقدمه نوشت: «مادرم نه تنها مدعی شاعری نبود بلکه انتساب رباعیات معدودی را که به نام او و به وسیله یکی از خویشان به دستم آمده بود جداً تکذیب نمود و هنگامی که آنها را در مجموعه بهترین اشعار منتشر در ۱۳۱۲ مشاهده نمود به شدت ناراحت گردید و مرا ملامت کرد.»^۱

چرا باید از فرزندی که خود شاعرست چنین هنری والا را پنهان کرد! آیا سخنی که در نهایت رقت و سلاست و انسجام و پختگی است پنهان کردنی است؟!

مرحوم استاد دکتر یوسفی نوشته است: «محیط وی شهرت زنی را به شاعری بر نمی تافت. شاید به این سبب از انتساب به شعر و شاعری تبرّی می جست و دیوان غزلیاتش را به آتش سپرده بود.»^۲

به آتش سپردن دفتر غزل، یعنی شعری که ژاله بیش از انواع دیگر بدان دلبسته بود بس دشوار می نماید. شعر سوزی اقدامی در حدّ فرزند سوزی است. شاعران زادگان اندیشه خویش را اگر نه بیشتر، کمتر از فرزند دوست نمی دارند. تبرّی از شاعری هم به علت برنتافتن محیط، دلیل قانع کننده ای نیست. همچنان که درباره پروین پیش آمد؛ محیطی که قرنهای زنی چون او ندیده بود با ناباوری و شایعه سازی درباره اش سخن سرداد، حسودان پراکنده گویی هایی اینجا و آنجا منتشر کردند لیکن دیری نپائید که حکم گزاران گردن نهادند که؛ برآستی ستاره ای تابناک در آسمان سخن برآمده است و آن کسی که شعری چنین خوش اسلوب و شورانگیز و انسانی و عرفانی می سراید جز دختر یوسف اعتصامی یعنی پروین نیست.

۱- دیوان بانو عالمتاج قائم مقامی متخلص به «ژاله» مقدمه: ص چهارده

۲- چشمه روشن: ص ۴۲۸

با این مقدمات می بایست از دیدگاهی دیگر به مساله پنهان کردن هنر شاعری و آتش زدن دفتر غزل زنی نگاه کرد.

بلی، باید جهان بینی این دو شاعر را در نظر گرفت؛ نگرش ژاله به زندگی و انتظارش از عمر را با بصیرت پروین از حیات و هدف او از شاعری مقایسه کرد تا به دست آورد که چرا نام و شهرت یکی در هاله ای از ابهام و سکوت پنهان گشته و آن دیگری نامورترین زن در تاریخ ادبیات فارسی به شمار آمده است.

آنچه که می خوانید مقایسه ای است اجمالی میان دیدگاههای این دو بانو:

شعر ژاله که بسیار محکم، قوی و یکدست است به گونه ای کامل و کلی، مضمون و موضوعی زنانه دارد:

۱- سخن زن است از شیفتگی به جمال و زیبایی خود:
 همدم زن از دل گهواره تا دامن گور
 عشق و آینه است، خوشا عشق و خوشا آینه
 مرزن و آینه را گویی به یکجا زاده اند
 و ز صحنه آب کوثر کرده حوا آینه
 عشق رونق بخش حسن و حسن جان افزای عشق
 خوش دمی کاین هر دورا خواند به یکجا آینه
 اعتمادی طرفه دارد زن بحسن خویش از انک
 میدهد او را نویدی شادی افزا آینه
 جنس زن را صبر ازنان هست و از آینه نیست
 گونباشد همدمی چون هست با ما آینه
 رخت برپشت صبابسته ست حسن روی من
 با خموشی گفته این را آشکارا آینه

۲- فریاد دلتنگی اوست از بند حرمخانه:

در چاه سارحرم، باناله همنفسم تنگی گرفت نفس، از تنگی قفسم
 در تیره شام وجود، افسرده شد شررم در نیمه راه حیات، درمانده شد فرسم
 بس سربلند کسم، اما به جرم زنی در خاندان بشر، گویی که هیچکسم
 سرتا قدم شرفم، اما چوکج روشن هم بسته قفسم، هم خسته عسسم

۲- روایتی است از عوالم و آرزوها و عواطف و نیازهای زن:

از عشق رخت دل ببرم میلرزد چون شعله زیبا تا بصرم میلرزد
 شب تا بسحر ستاره عشق و امید در چشم ستاره شمرم میلرزد
 ای دلبر موهوم (!) بیا کزغم تو سیماب صفت دل ببرم میلرزد
 هر سوگذرد نگاه اشک آلوده تصویر تو در چشم ترم میلرزد
 نقش تو ز پیشت دود سیگار امشب میرقصد و در برابرم میلرزد
 من صیدم و لرزشم طبیعی ست ولی این طرفه که نخجیر گرم میلرزد
 با دست خیال شمعی افروخته ام و ز آتش او بال و پرم میلرزد
 در مهر تو همچو شاخه ثابت قدمم با آنکه چو ژاله پیکرم میلرزد

ژاله وقتی در دست احساس می افتد عالم واقع و منطق يك زن
 مسلمان را از یاد می برد. به عبارت روز، باشعر خویش بسیار صمیمی
 است درین آینه يك زن غربی است تا يك مخدره مستوره شرقی. از
 روی وموی و اطراف واندام خویش که باید آن را از چشم نامحرم
 بپوشاند و می پوشانده است چنان خبر می دهد که گویی حسن را
 بر سر بازار آورده است:

این منم یا آفتابی از فلک سربرزده

خنده از تابندگی برماه و بر اختر زده

این منم یا نازنین طاووسی از هندوستان

ره به طاووس بهشت از نقش بال و پر زده

اندرین آینه این تصویر ایمان سوز کیست

بانگاهی گرم راه مومن و کافر زده

آسمانی پیکری در آسمانی جامه ایست
 یا گلی سرخ است سرازجام نیلوفرزده
 گردن چون عاج من برشانه چون آب من
 هست خود فواره ای از عاج برکوثر زده
 چون بخندم حوضکی برگونه ها پیدا شود
 وزلب هر حوضه آب زندگی ساغر زده
 وقتی وصف شوی خویش می کند و از خلق و خلقتش می گوید از یاد
 می برد که پدر فرزند اوست:

شوهری سخت بلعجب دارم	همدمی، آدمی سلب دارم
از کتبخانه فضیلت و فضل	نسخه ای نیک منتخب دارم
دود رنگ است و شعله ورگویی	همسری دوزخی حسب دارم
پیروپرکبروزشت وتند و خسیس	الغرض نخبة النخب دارم
هرشب اندرکنار اشک آلود	آیت شهوت و غضب دارم
از جبین و دهان و چهر و لبش	نور و طیب و گل و رطب دارم
سرخود را به سینه ام چونهد	حالت مادر وهب دارم
وحشتی کودکانه دردل خویش	من ازین غول نیمشب دارم

هر چند نهصد و هفده بیت مانده از ژاله غالباً حسب حال است اما
 خالی از انتقاد و ستیز بامردانی که برای هوسرانی های خود پای
 شریعت را به میان می آورند نیست، و چون زنی است دانشمند و آشنا
 به قرآن دلیرانه به آنها می تازد و دلیل می آورد.

این کتاب آسمانی وین تو، آخر شرم دار
 این تو این آیین اسلام، آنچه می گویی کجاست؟
 کی خدا پروانه بیداد راتو شیخ کرد
 کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست!
 گرمحمد بود، جنت را بزیر پای زن
 هشت و، با این گفته مقداری زجنس مرد کاست
 گرپیمبر بود، زن را هم طراز مرد گفت
 وی بسا حق ها که او را داد و اکنون زیرپاست

خود طلاق ما بدست تست اما آن طلاق
 گرزدین داری خبرمردودذات کبریاست
 آیت «مثنی ثلاث» ارهست و «ان خفتم» زپی
 آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست
 روبدین فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز
 تابع امری محال است ارتراعقل و دهاست
 او خود را متعهد می داند که از نابرابری حقوق زن و مرد و ستمی که
 از این رهگذر برو می رود روایت ها کند:

گرزنی را نیم مردی راه زد	مجرم اصلی در آن سودا زن است
مرد رهن پاک و معصوم است از آنک	حسن زن اغواگر و گمره کن است
ای عجب یک فعل بد دارد دو روی	این یکی مستقبح آن مستحسن است
مرد باشد زانی وزن زانیه	و این سخن برهان نخواهد روشن است
لیک این مأخوذ وان ناجی چراست؟	یک گنه مر هردو را برگردن است
گویمت بی پرده چون در پرده ام	جرم زن در ملک مازن بودن است

.....

گرسخن کردم ز خواهش های زن	تا نپنداری که میلی در من است
کم زخوی شوی و سختی های دهر	آنچه با یادم نیاید این فن است
منت ایزد پراکه یا روحی چو گل	میروم در خاک و پاکم دامن است
لیک در آیینه اندیشه ام	روی اشک آلودی از جنس زن است

**و اما شعر پروین متگی بر اندیشه است. نزد او اصل
 شعر تفکر است و احساس، نمک و شیرینی آن، او دیوان
 اشعار خود را به پدرش مرحوم اعتصام الملك نویسنده و
 مترجم زبردست تقدیم کرده و نوشته است: «این هدیه فکر
 و شعر را به پدر بزرگوار خود تقدیم می کنم.»**

پروین کلی گوست، زندگی شخصی او در شعرش انعکاسی نیافته و
 حسب حالی نسروده: وقتی به جهان هستی می نگرد از زبان همه بی
 زبانان نکته ای و درسی به خواننده القامی کند.

ای دل عبث مخور غم دنیا را
کنج قفس چو نیک بیندیشی
بشکاف خاک را و ببین آنکه
این دشت خوابگاه شهیدانست
از عمر رفته نیز شماری کن
... دیدار تیره روزی نابینا
ای دوست تا که دسترسی داری
فکرت مکن نیامده فردا را
چون گلشن است مرغ شکیبا را
بی مهری زمانه رسوا را
فرصت شمار وقت تماشا را
مشار جدی و عقرب وجوزا را
عبرت بس است مردم بسینا را
حاجت برآر اهل تمنّارا

آفرینش هدف دارد پس انسان که جزئی از این کلّ است باید هدف
داشته باشد. همچنین است هنر و شعر. تك تك ابیات پروین متوجه
هدفی است. در تربیت نفس و مذمت هوی می گوید:
کسی ز روی حقیقت بلند شد پروین
که دست دیو هوی شد زدامنش کوتاه
در مذمت عجب فرماید:
چه حاصل از هنر و فضل مردم خود بین
خوشم که هیچم و همچون تو نیستم خودخواه
در زشتی از می سراید:
سرمست ای کبوترک ساده دل، مپر
در تیه از راه ترا دانه می زند
و در استقامت و استواری توصیه می کند که:
هزار کوه گرت سدّ ره شوند برو
هزار ره گرت از پا در افکنند بایست
در ذکر انتباه و بیداری گفته است:
خوش آن کسی که چو گل یک دو شب به گلشن عمر
نخفت و شبروایام هر چه گفت شنفت
پروین عنایت بسیار به کار و کوشش دارد. انسان برای کار خلق شده
و تا پایان عمر مکلف به عمل است. عمر کوتاه را با کسب هنرمی توان
دراز و بلکه جاودان کرد. همچنان که او کرد.

جهد را بسیارکن عمر اندکی ست
 کار را نیکو گزین فرصت یکی ست
 از تم های اصلی شعر او صرف نظر از عرفان و اخلاق، تشویق به کار و
 کوشش و کسب هنر و فرهنگ است:

تا نرود قوت بازوی تو	نشکند ایام ترازوی تو
تا نربودند زدستت عنان	جان ز تو خواهد هنر و جسم نان
روی متاب از ره تدبیر و رای	تا شودت پیر خرد رهنمای
بر همه کاری فلک افزار داد	پشت قوی کرد سپس بار داد
تا گهری در صدف کار بود	گوهری وقت خریدار بود

تم شعر ژاله شخصی است و مورد مثال خود اوست، وقتی از شوهر
 بد می گوید شوی خود را مثال می زند و همچنین است بیان محرومیت
 ها و سایر مشکلات او، در صورتی که سخن پروین درین زمینه در همه
 مظلومان است؛ خواه زنان گرفتار بند اسارت یا پیرزنان فقیر و بیوه
 زنان محروم و نیزیتیمان و مردمان زحمتکش کم روزی:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود
 پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود
 زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت
 زن چه بود آنروزها گرزانکه زندانی نبود!
 کس چو زن اندر سیاهی، قرنهای منزل نکرد
 کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
 در عدالتخانه انصاف زن شاهد نداشت
 در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
 از برای زن به میدان فراخ زندگی
 سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود
 کودک:

کودکی کوزه ای شکست و گریست که مرا پای خانه رفتن

نیست

رنجبر:

تا به کی جان کندن اندر آفتاب ای رنجبر
ریختن از بهرنان از چهره آب ای رنجبر

فقر:

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار
کاوخ زینبه ریشتم موی شد سفید
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم
کم نورگشت دیده ام و قامتم خمید

یتیم:

به سرخاک پدر دخترکی صورت و سینه به ناخن می خست
که نه پیوند و نه مادر دارم کاش روحم به پدر می پیوست
چاره گری و راهنمایی پروین معلمانه و پرحکمت و عاقل منشان و
سازنده است، به زنان می گوید:

چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
که داشت میوه ای از باغ علم در دامان
به رسته هنر و کارخانه دانش
متاعهاست بیا تا شویم بازرگان
زنی که گوهرتعلیم و تربیت نخرید
فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان
کسی است زنده که از فضل جامه ای پوشد
نه آنکه هیچ نیر زد اگر شود عریان
بساط اهرمن خودپرستی و سستی
گر از میان ترود رفته ایم مازمیان
راهنمایی ژاله برخاسته از عقده های روانی و انتقامجویانه است

ای گرامی زرخردان، ای زنان، بی محابا آنچه را گویم کنید
مرد از سرتا به پانامردمی است کار آن بیمرحم را درهم کنید
پشت ناکس شوهران را بیدریغ زیر بار زندگانی خم کنید
هستی او را به پشت سگ کنید خانه اش را خانه ماتم کنید
تا شود دیوانه از تیمار عشق بهر او «آدم گیا» را دم کنید

خاک گورستان و آب مرده را باغذای آن بدآیین ضم کنید
 غیر آن یک کار از اعمال زشت آنچه پیش آید زبیش و کم کنید
 گرچه ممکن نیست، لیک ارشویتان، کرد نیکویی، شمایان هم کنید*

از وجوه مهم سخن پروین «ستم ستیزی» بابیانی کوبنده وتند
 است. مخاطبان او اغلب سلاطین و حکامند. در قطعه پیرزن و قباد از
 قول پیرزن به شاه می گوید:

مردی در آنزمان که شدی صید گرگ آن
 از بهر مرده حاجت تخت و کلاه نیست
 هنگام چاشت سفره بی نان ما ببین
 تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
 دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد
 دیگر به کشور تو امان و پناه نیست
 هم چنین است در قطعه های «اشک یتیم»، «دزد و قاضی»،
 «محتسب و مست».

ستیز ژاله با شوهر خود است و اندکی هم با پدر و مادر که او را
 ناخواسته به شوهر داده اند.

آرزوی ژاله داشتن شوهری است که او را بپرستد، زیبائیش را
 بستاید و در زندگی همدم و همراهش باشد. همین امر را برای
 همجنسان خودنیز می خواهد و اگر خیلی موضوع را توسعه دهد جنس
 زن را آزاد و مختار و مستغنی از اطاعت مرد آرزو می کند.

آرمانهای پروین انسان شمول است. مردمی می خواهد آزاد و آباد؛
 آزاد از نقص و زشتی جان و فقر و محرومی تن، و آباد به نور علم و
 عرفان.

سخن ژاله را که می خوانی گویی در کنارت نشسته است و با تو از
 زندگی خود، صمیمی و یکدل و رک و صریح حرف می زند. اما شعر

x هر چند درین شعر طنزی هم بر عادات و سنت های رایج نزد زنان که برای
 سفید بختی متوسل به جادوگری شدند دارد و ازاین جهت ابیات آموزنده ای
 است برای دختران امروز که وضع مادر بزرگ های خود را دانسته باشند

پروین از جایی می آید که شاعر را نمی توان دید؛ او موجودی است آسمانی، بی هیچ بغض و کینه و میل و هوس و کمی و نقص. توفیق پروین در رواج سخنش از همین نقطه آغاز می شود؛ از توجهش به خداشناسی و عرفان و اهتمامش به تربیت و اخلاق و عنایتش به رنج ها و آلام بشری و نه رنجهای شخصی، و باز شکست ژاله؛ از شکایت از شوی بی ذوق و جفت ناموافق و بی بهریش از عشق و عشق ورزی نشات می گیرد. مگر می شود که زنی حرف دل را این گونه عریان و بی پرده بیان کند و هدف تیرهای لعن و دشنام قرار نگیرد! به این دلیل است که ژاله به دست خود دفتر غزل ها را می سوزاند و شاعری را حتی از فرزند سخنور پنهان می دارد. و چه بسا که دفتر دیگر زنان هم بدین سرنوشت مبتلا شده باشد.

سنت اجتماعی و ادبی ما برای زنان حدود و ثغوری معین کرده است. شعر عاشقانه سرودن و از عواطف و احساسات زنانه سخن گفتن، مطلقاً پسند جامعه ایرانی و اسلامی نیست؛ و هر کس ندانسته و غافل وارچنین گستاخی کرده باشد بی شک خود را در معرض دشنام و ناپسند قرار داده است. ژاله قربانی این اشتباه شد و پروین که غزل نسرود و حسب حال نگفت بلند نام گشت. سخن شناسان به خوبی واقفند که قدرت شاعری ژاله اگر نه بیش کم تر از پروین نیست. برای تایید این مدعا چه سخنی بهتر از قول مرحوم ملك الشعرای بهار در مقدمه بر دیوان پروین می توان ذکر کرد که می نویسد: «شاید خواننده شوریده سری از ما بپرسد پس این دیوان درباره عشق که تنها چاشنی شعر ست چه می گوید! آری نباید این معنی را از یاد برد که شاعره مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که يك قدم در این راه بردارد».

سرانجام پروین با سرمایه ای سرشار از ذوق و دانایی و فرهنگ و سخندانی بی نیاز از غرور و شیفتگی به حسن روی و شکنج موی و طلب عشق مردی خام و همسری ناتمام و شاید خوشحال از رها شدن از قید ازدواجی وقت گیر و فرصت گش همچو مرغی آزاد به چمن قدس

خویش یعنی خانه پدری بازگشت و با فراغ بال در حصن امن و امان پدر ماوی گرفت و با هدایت او که ادیبی دانا و مترجمی توانا بود و پسند مردم و ذوق زمان را در دست ادراک داشت به سرودن اشعار حکیمانه و عرفانی و انسانی پرداخت و به جایی رسید که در کمتر از دو دهه عمر شاعری، برمسندی عالی نشست و مهین بانوی شعر فارسی نام گرفت.

مآخذ:

- دیوان پروین اعتصامی
- دیوان بانو عالمتاج قائم مقامی: ژاله به کوشش پژمان بختیاری. چاپ ابن سینا، ۱۳۴۵
- چشمه روشن. استاد دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی